

## مصاحبه پیر ویانسو پونته با هربرت مارکوزه

نشریه لوموند ، ژوئن ۱۹۶۹

ترجمه : هامان نویدپور



- سوال : شما با مارکس و مائو مساوی قرار داده میشوید ، هنگامی که مردم از سه " M " [Marx, Mao, Marcuse] صحبت میکنند . واکنش شما چیست ؟

**مارکوزه:** من نمیفهمم ؟ مارکس ؟ من عمیقا آثار او را مطالعه کرده ام . ولی مائو ؟ مطمئنا امروز هر مارکسیستی که یک کمونیست فرمانبردار محض نیست یک مائوئیست است . من همیشه فکر کرده ام که آلترناتیوی وجود داشته و در کتابهایم ایدئولوژی قدیمی مارکسیستی را ادامه نداده ام . جوامع سوسیالیستی آنطور که امروزه استقرار یافته اند ، به نظر من نمی رسد که آنچیزی باشند که من آنرا [جامعه ] کیفیتا متفاوت از سرمایه داری نامیده ام . آنها پذیرفته اند که شکلی از سلطه

به جای اشکال دیگر وجود داشته باشد؛ این لب مطلب است. سوسیالیسم حقیقی چیز دیگری است. من متقاعد شده ام که امروز ساختن یک جامعه سوسیالیستی واقعی، بدون طی کردن یک مرحله استالینیستی امکانپذیر است. یک جامعه سوسیالیستی باید بر مبنای اتحاد و همکاری واقعی بنیاد گذارده شود. انقلاب کوبا به نظر دارد به این سو حرکت میکند. بعنوان مثال "چه" [گوارا] سمبل آن است، خیلی دور از بوروکراتهای استالینیست و خیلی نزدیک به انسان سوسیالیستی.

- سوال: آیا شما تلاش میکنید جهانی را که در آن زندگی میکنیم، تفسیر کنید یا تلاش میکنید که تغییرش دهید؟

**مارکوزه:** این یک پرسش بزرگ است. هر تفسیر واقعی باید به جستجو برای دگرگونی منجر شود؛ و این آشکار است که یک ارتباط درونی میان تفسیر و دگرگونی وجود دارد. در مورد من، این نکته صحیح است که برای مدت زیادی یک اکتیویست رزمنده نبوده ام. من می‌نوشتم، درس میدادم، سخنرانی میکردم، با دانشجویان صحبت میکردم، اینها کارهای نرمال یک روشنفکر در ایالات متحده [آمریکا] هستند. زیرا که وضعیت در این کشور به هیچ عنوان انقلابی نیست و حتی پیشانقلابی هم نیست. بنابراین وظیفه یک روشنفکر، اول از همه، ماموریت آموزش رادیکال است. ما در آمریکا در حال ورود به "دوره جدیدی از روشنگری" هستیم.

- سوال: و در اروپا؟

**مارکوزه:** در اروپا وضعیت متفاوت است به این دلیل که در آنجا سیاستها هنوز تا درجه زیادی توسط طبقه کارگر تعیین میشوند. همچنین تفاوت زیادی میان یک کشور و کشور دیگر وجود دارد؛ آلمان غربی بسیار به "مدل آمریکائی" نزدیک است، ایتالیا تقریباً نزدیک است، فرانسه بسیار دور است. من رودی دوچکه [یکی از رهبران جنبش دانشجویی آلمان غربی در دهه شصت و هفتاد میلادی] و رفقای او و بچه های SDS، سازمان دست چپی دانشجویان را بخوبی میشناسم. او بسیار مهربان، حساس و به هیچ عنوان یک عوامفریب نیست. او کسی است که کارهای زیادی انجام داده است و بسیار اندیشیده است؛ برای او و هم‌زمانش، ارتباط میان تئوری و عمل بطور محکمی برقرار است. گفته میشود که آنها ماهها برای جلورفتن [در این مسیر] صرف کرده اند. اما این صحیح نیست: آنها هشت سال تلاش کردند. در فرانسه آیا دانشجویان خشمگین شما کاری کرده اند؟ آیا آنها شالوده ایدئولوژیکی مستحکمی را پایه گذاری کرده اند؟ من این عقیده را ندارم که آنها این کارها را انجام داده باشند.

- سوال: آیا شما بعضی اوقات این احساس را دارید که کسانی که تزه‌ای شما را تبلیغ میکنند، از خودتان [در این کار] سبقت گرفته اند؟

**مارکوزه:** شاید. اگر آنها تندرو باشند به این دلیل است که ناامیدند و از قدرت تاثیرگذار فعالیت سیاسی مایوس شده اند. به ساکنان گتوهای سیاهان در ایالات متحده نگاه کنید؛ آنها در محلات خودشان آتش برپا میکنند و خانه های خودشان را

میسوزانند . این عمل انقلابی نیست بلکه عملی مایوسانه است و یک عمل سیاسی است . علاوه بر این، در آمریکا تشویش و اضطراب محدود به دانشجویان نیست . آنها در حال طغیان علیه یک جامعه فقیر و بد سازمان یافته هستند ، بلکه علیه یک جامعه کاملاً ثروتمند و کاملاً سازمان یافته و [ غرق در ] تجمل و اسراف طغیان میکنند . هنگامی که ۲۵ درصد از جمعیت [ آن کشور ] در گتوهای فلاکت زده زندگی میکنند. طغیان آنها مستقیماً علیه بدبختی ای که توسط اسن جامعه دامن زده میشود نیست ، بلکه علیه مزایای آن است . این یک پدیده جدید است که فقط به چیزی که " جامعه‌ی وفور " نامیده میشود تعلق دارد . در آلمان همین پروسه وجود دارد . در فرانسه فکر نمیکنم این چنین باشد ، زیرا فرانسه هنوز یک جامعه‌ی وفور نیست .

- سوال : در مورد آنچه‌ی که در قیاس با قدرت سیاه ( black power ) \* ، قدرت دانشجوی ( student power ) ( نامیده میشود چه فکر میکنید ؟

**مارکوزه :** این شعار به نظر من خطرناک میرسد . همه جا اکثریت بزرگی از دانشجویان محافظه کار و حتی ارتجاعی خواهند بود. بنابراین "قدرت دانشجوی" حتی اگر دموکراتیک باشد ، محافظه کار و ارتجاعی خواهد بود. " قدرت دانشجوی " این معنی را میدهد که چپ به هیچوجه با مدیریت دانشگاهی مخالفت نمیکند بلکه با خود دانشجویان ضدیت میکنند. در غیر اینصورت این امر ضروری است که از خارج به پروسه دموکراتیک حمله کند .

- سوال : به عقیده شما دلیل پایه تظاهراتهای دانشجویی شدید در بسیاری از کشورها چیست ؟

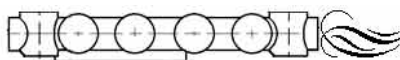
**مارکوزه :** برای دانشجویان آمریکائی و آلمان غربی ، که من آنها را بهتر میشناسم ، این نیازی است که صرفاً روشنفکرانه نیست ، بلکه " غریزی " است . آنها یک نوع هستی کاملاً متفاوت میخواهند . آنها زندگی‌ای که به سادگی، یک تنازع بقا باشد را نمی‌پذیرند. آنها ورود به آنچه را که انگلیسی‌ها " نهادهای مستقر " ( stablishment ) می‌نامند ، نفی میکنند ؛ بدلیل اینکه فکر میکنند که این امر دیگر ضروری نیست . آنها احساس میکنند که تمامی زندگی شان بوسیله نیازمندیهای جامعه صنعتی و به خصوص واحدهای تجاری کلان ، ارتش و سیاستمداران مضمحل میشود. نگاهی به هیپی‌ها بیاندازید : طغیان آنها مستقیماً علیه اخلاق منزله طلبانه ، علیه جامعه آمریکائی است که در آن فرد خود را ده بار در روز میشوید ولی در همان زمان ویتنام را بدون هیچ احساس گناه و به سادگی میسوزاند و می‌کشد . همچنین آنها بطور قاعده مندی علیه این ریاکاری بوسیله بلند گذاشتن موها و ریش هایشان ، شستشو ندادن خود و امتناع از رفتن به جنگ اعتراض میکنند. برای آنها تناقضات ، کورکننده هستند . ولی برای دانشجویان ، این فقط برای اقلیتی کوچک صدق میکند . دانشجویان میدانند که جامعه مخالف و مقاومت را در خود جذب میکند و امر غیرعقلانی را عنوان عقلانی عرضه میکند. آنها کمابیش بصورت آشکار احساس میکنند که " انسان تک ساحتی " قدرت نفی اش و امکان نه گفتن را از دست داده است . بنابراین آنها به خود اجازه نمیدهند که در درون این جامعه ادغام شوند.

- سوال : شما چه پاسخی به دانشجویان میدهید ، اگر آنها نزد شما بیایند و بپرسند که آیا اقدامات ( manifestation ) آنها اثر میکند و میتواند به دگرگونی جامعه کمک کند ؟

**مارکوزه :** من اول به آنها خواهم گفت که آدم نمیتواند انتظار چیزی را داشته باشد ، اما این اقدامات بزرگ میتواند بخوبی در هر جایی به وقوع بپیوندد ، حتی در فرانسه ، در وضعیتی که حتی پیشاانقلابی یا ضدانقلابی هم نیست . ولی من هرگز یک شکست طلب نیستم . در ایالات متحده ، اعتراض رشد یابنده به جنگ ویتنام در برانگیختن [مردم] موفق شد ، حداقل بخشاً سیاست آمریکا را تغییر داد . آدم نباید توهم داشته باشد ولی همچنین یک شکست طلب هم نباید باشد . بی فایده است که در این مواجهه انتظار داشته باشیم که توده ها به جنبش بپیوندند و در این پروسه شرکت کنند. بعضی گروهها ، آنطور که بنظر من می آید ، میتوانند در طغیان دانشجویی فعلی دیده شوند . ولی هنوز آنها شورشهایی کاملاً خود انگیزه هستند . در ایالات متحده نه هماهنگی ای وجود دارد و نه سازمانی که در یک مقیاس ملی فعالیت کند و نه حتی [ سازمانی که ] در یک مقیاس ملی گسترش یابد و آدم از هرگونه سازمان بین المللی بسیار دور است . این نوع شورش مطمئناً به شکل گیری یک نیروی انقلابی منجر نمی شود ، ولی به جنبشهای " جهان سوم " و فعالیتهای گتوها نزدیک میشود . این نیرویی قوی برای سرنگونی است .

**پانوشت مترجم :**

\* **قدرت سیاه ( black power ) :** نام یک شعار سیاسی و نامی برای چند ایدئولوژی مولف است . این شعار در جنبش سیاهپوستان در سراسر جهان و بویژه آمریکا در اواخر دهه شصت و اوائل دهه هفتاد ، رواج داشته است . این شعار بخصوص پس از کشته شدن "جیمز مردیت" ( اولین دانشجوی سیاهپوست پذیرفته شده در دانشگاه می سی سی پی ) در یک راهپیمایی اعتراضی در ایالت تنسی در ژوئن ۱۹۶۶ گسترش یافت . این جنبش موجب شکل گیری نهادهای فرهنگی و سیاسی سیاهپوستان برای ترویج و پرورش امیال و علائق جمعی آنها و بالابردن ارزش اجتماعی سیاهپوستان شده است و بدنبال تامین کردن خودمختاری آنها است . " قدرت سیاه " طیفی از اهداف سیاسی از قبیل : دفاع از سیاهپوستان در برابر ستم نژادی ، بنیانگذاری نهادهای اجتماعی مستقل و یک اقتصاد خودبسنده برای سیاهپوستان ( تجزیه طلبی سیاهان ) و حتی برتری طلبی و هژمونی طلبی نژادمحورانه به نفع سیاهپوستان را دنبال میکند. در برخی از موارد طرفداران قدرت سیاه به تفکیک نژادی و ضرورت استفاده از خشونت برای رسیدن به اهدافشان اعتقاد دارند. این مواضع بیشتر برای به چالش کشیدن رهبران جریان اصلی جنبش حقوق مدنی سیاهان اتخاذ شده است؛ " قدرت سیاه " در حقیقت خط مشی مبارزه بدون خشونت "مارتین لوتر کینگ" برای مبارزه با تبعیض نژادی را رد میکرد . انشعابات قدرت سیاه در سطح جهانی از انترناسیونالیسم آفریقائی و پان آفریکانیسم تا ناسیونالیسم سیاهپوستان و برتری طلبی نژادی سیاهان را در بر میگیرد.



[www.mindmotor.org](http://www.mindmotor.org)